

۱۴۱۵۲۵۵

۹۶/۷/۳۰

هووالعلیم

بدبختی باشکوه

بوریس سیرولنیک

مترجم: سهیلا صانع پور

ویراستار: کیان فروزش



سرشناسه: سیرولنیک، بوریس

Cyrulnik, Boris

عنوان و نام پدیدآور: بدبختی باشکوه/ بوریس سیرولنیک؛ مترجم سهیلا صانع پور.

مشخصات نشر: تهران: دانژه، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص: ۱۴×۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۰-۱۶۰-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Un merveilleux malheur, ۱۹۹۹.

موضوع: انعطاف پذیری در کودکان

Resilience (Personality trait) in children: موضوع

موضوع: فشار روانی در کودکان

Stress in children: موضوع

موضوع: انعطاف پذیری

Resilience (Personality trait): موضوع

موضوع: فشار روانی

Stress (Psychology): موضوع

موضوع: بلاها -- جنبه های روان شناسی

Disasters -- Psychological aspects: موضوع

شماره افزوده: صانع پور، سهیلا، ۱۳۳۵ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ س۹ ۸۳/ BF۷۲۳

رده بندی دیویی: ۱۵۵/۴۱۸۲۴

مارکتابشناسی ملی: ۴۴۸۴۹۸۰

عنوان: بدبختی باشکوه

نویسنده: بوریس سیرولنیک

مترجم: سهیلا صانع پور

ویراستار: کیان خروزش

صفحه آرا: فرزانه هاشملو / تصویر سازی: Max de Jarmin

مدیر تولید: داریوش سازمان

ناشر: دانژه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شریف

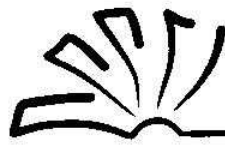
شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه / قطع: رقعی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۰-۱۶۰-۸

این اثر مشمول قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است. هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف (ناشر) نشر یا بخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

تهران: خیابان استاد مطهری - خیابان سلیمان خاطر (امیر اتابک) - کوچه اسلامی - شماره ۴/۲
کد پستی: ۱۵۷۸۶۳۵۸۱۱ صندوق پستی: ۴۱۴۶-۱۴۱۵۵ تلفن: ۸۸۸۴۶۱۴۸-۸۸۸۱۲۰۸۳ تلفکس: ۸۸۸۴۲۵۴۳
تلفن دفتر پخش: ۶۶۴۷۶۳۷۵-۶۶۴۶۲۰۶۱ فکس: ۶۶۴۷۶۳۸۹



فهرست

- پیشگفتار مترجم ۷
- مقدمه ۹
- شگفتی مادر بر خورد با کودکانی که بر بدبختی خود چیره شده‌اند ۹
- هنگامی که کودک آسیب دیده موضوع زمان و موضوع علم می‌شود ۱۲
- نابرابری در آسیب مادر به این فکر می‌کشانند که تاریخ، سرنوشت نیست ۱۷
- پژوهش‌ها تاکنون در جهت روش سازش خسارات انکارناپذیر بوده‌اند، ۲۰
- دفاع پیروزمند، به بهای چند «صد» «تصبر» نام می‌شود ۲۴
- پیروزی انسان آسیب دیده، هیچگاه مهر رحم را تجربه نکرده است ۲۷

بخش اول

امید نامتظر

- آنچه برای کودک می‌تواند اعجاب‌انگیز باشد و ۳۳
- در بیمارستان لندن، مادرانی که نمی‌ترسیدند، کودکانشان هم خود را در امان حساب می‌کردند و ۳۷
- اگر «میشل» پنج ساله دستگیری‌اش را جشن به حساب آورد به خاطر رنجی بود ۳۹
- زمانی که واقعیت وحشت‌انگیز است، رویابافی دیوانه‌وار، امیدوارکننده است ۴۴
- سیار بودن، سرگردانی نیست ۵۰
- کودکان یتیم در ذهنشان همیشه پدر و مادری جوان دارند ۵۲
- تبعید هم نوعی یتیمخانه است ۵۶
- بازمانده، قهرمان مجرمی است که جرم او، کشتن مرگ است ۶۰
- زمانی که «شرم از خوشبخت بودن» بد تعبیر می‌شود، ۶۶

- همبستگی‌ای که آن را تحسین می‌کنیم، ۷۰
- حیرت و سرگشتگی یک آسیب و حشتناک، ۷۴
- برای دگرگون کردن امر و حشتناک، باید مکان‌هایی برای ابراز هیجان‌ها ایجاد کرد. ۸۰
- یک باغبان جادویی، یک خواهر بزرگترِ راهنما، یا حزبی سیاسی، ۸۵
- به رودخانه‌ای که در آن شنا می‌کنیم، درست نگاه نمی‌کنیم. ۸۹
- اختراعات فنی نقش بزرگی در روابط زناشویی بازی کرده‌اند. ۹۲
- ک، ایده‌ی نو: بدرفتاری ۹۷
- چه بیم تا به کودکان «تاب آورده» برخورد نکنیم ۱۰۰
- نخستین قدم: ملاقات با کسانی که مشکل را پشت سر گذاشته‌اند ۱۰۳
- دامی در نگارش بی‌مستقیم ۱۰۷
- به همهی کسانی که می‌توانند اختلالات زودرس، آثار درازمدت دارد، می‌توان پاسخ داد: ۱۱۳
- آسیب‌پذیری عادت‌ها می‌تواند به نیروی مهرورزی تبدیل شود، ۱۱۷
- دو انتخاب رنج‌آور (اسب و فقه و انتخاب همسر) زمینه‌ساز زندگیمان می‌شوند. ۱۲۲
- قدرت شکل‌دهنده‌ی نگاه دیگران ۱۲۸

بخش دوم

خورشیدهای تابان و آینه‌های

- همهی غصه‌ها تحمل‌پذیرند به شرط آن که روایت شوند ۱۳۵
- زولا، هیچکاک و فروید قوانین این نوع کار را نشان می‌دهند. ۱۳۸
- آسیب‌دیدگی مستقیم، اثرات بهبود یافتنی بر مغز وارد می‌کند، ۱۴۱
- اشتیاق زیاد برای گفتن، امکان نوشتن زندگینامه‌ی بی‌«من» را می‌دهد ۱۴۸
- زمانی که از خود گفتن، نوعی ابراز احساسات می‌شود، ۱۵۱
- زیادمروری در خاطرات، ما را زندانی گذشته‌ها نگه می‌دارد، ۱۵۶
- هنگامی که کار روی خاطره، آینده را متحجر می‌کند، ۱۶۰
- لازمه‌ی نژادپرستِ خوشبخت بودن، ۱۶۴

از خاطره‌ی فردی، که با هیجان‌های دیگران در ذهن ما کاشته شده،	۱۶۷
نیاز به زیبایی به اندازه‌ای است که شهادت اسطوره‌شکن، گسیختگی ایجاد می‌کند	۱۷۱
منسجم بودن روایت اجتماعی	۱۷۵
برای شادی خاطرات کاذب	۱۷۹
اگر خاطره‌ی ضربه‌های گذشته نباشد، ما نه می‌توانیم خوشبخت باشیم	۱۸۳
اثر پروانه‌ای گفتار	۱۸۹
راز، ترس و تنهایی بسیاری به برنامه‌های شخصی می‌دهد	۱۹۵
از راز پوشیدگی اختلالی روان می‌زند که روابط را خراب می‌کند	۲۰۱
تا زمانی که اشباح مهمان‌نواز و هنوز قصد کشتار همدیگر را دارند،	۲۰۵
تقسیم شوریختی خود را دیگران	۲۰۹
اثر راز فاش شده، بستگی به سریده دارد	۲۱۳
برای اینکه با خود غریب نباشیم، باید نخواست	۲۱۸
بیمار را اشتباهی گرفته‌ایم. اساس را نباید بر بیمار رنج گذاشت	۲۲۱
اگر آفرینندگی دختر رنج باشد، رنج، اما، مادر همه آفرینندگی‌ها نیست	۲۲۶
خود را دیوانه‌وار به دست خواب و خیال دادن، برای برکردن عالم از دست رفته است	۲۲۸
نتیجه‌گیری	۲۳۵
یادداشت‌ها	۲۴۳
کتابشناسی	۲۵۵
موضوع نما	۲۶۲
واژه نما	۲۶۷

پیشگفتار مترجم

بی‌مناسبت نیست بیش از هر چیز درباره‌ی واژه‌ی «*résilience*» که در برخی ترجمه‌ها بارزی به «تاب‌آوری» برگردانده شده توضیح کوتاهی داده شود.

résilience از ریشه‌ی لاتین *res liri* (به معنای دوباره از جای برخاستن) گرفته شده است. این واژه در علم فیزیک، ویژگی مکانیکی مقاومت ماده را، که با ضربه زدن به آن، تا مرز شسته شدن آزموده می‌شود، نشان می‌دهد. روان‌شناسی این واژه را از فیزیک به بارزی گرفت و آن را «توانایی انسان در رویارویی با فشار روحی شدید و تأیید چیرگی بر آن برای ادامه‌ی زندگی» معنی کرد.

این واژه در روان‌شناسی در اوایل قرن بیستم در آمریکا از سوی «ورنر و اسمیت» در سال‌های ۱۹۵۰، و «فریتز ردل» در سال‌های ۱۹۸۰ مطرح شد، سپس «جان بالبی» در نوشته‌هایش در زمینه‌ی «دلبستگی» از آن استفاده کرد و «بوریس سیروولنیک» در سال ۱۹۹۹ با «بدبختی باشکوه» این مفهوم را در فرانسه رواج داد. به گفته‌ی سیروولنیک، توانایی روحی انسان آسیب‌دیده در برخاستن و ادامه دادن زندگی، پدیده‌ای نو نیست و از زمانی که انسان بوده، «از جای برخاستن دوباره» هم بوده. اما آنچه امروز این نظریه جست‌وجو می‌کند، این است که ضربه چگونه پذیرفته می‌شود، چه پی‌آمدهایی دارد و چگونه پس از آن، انسان ضربه خورده بر می‌خیزد. آگاهی بر چگونگی

این فرایند، به شناخت ما در مقاومت انسان‌ها در برابر ضربه و در یاری رساندن به آنان سودمند خواهد بود. این واژه امروز در غرب اهمیت به‌سزایی یافته و در فرانسه آن چنان مردمی شده که از یک سو، همه از آن سخن می‌گویند و از سوی دیگر، استفاده‌ی بی‌جا از آن باعث نگرانی بسیاری از پژوهشگران شده، زیرا ممکن است مفهوم واقعی آن در زیر خرواری از درکهای نادرست لوث شود.

در این ترجمه، ما نیز، اگرچه «تاب‌آوری» را معادل دقیقی برای *résilience* می‌بینیم، اما «تاب‌آوری» را به کار می‌بریم.

به هر دو، دو نکته بیش از هر چیز توجه مرا در این کتاب به خود جلب کرد: یکی این که زمین خوردن پس از ضربه، تقدیر نیست و آسیب‌دیده می‌تواند رباب برآمده و زنگی را، اگر چه به شکلی دیگر، ادامه دهد، و نکته‌ی دیگر، نقش مهمی است که دیگران در نگاه و برخورد به آسیب‌دیده به عهده دارند.

سهیلاصانع‌پور

پاریس

۱۳۹۶

اعداد داخل پرانتز در متن، مربوط به کتاب‌هایی هستند که فهرست آن‌ها در پایان کتاب زیر عنوان *Notes* آمده است. منابع، به ترتیب الفبای لاتین، زیر عنوان *Bibliographie* آورده شده‌اند.

مقدمه

اشتباه نکنید، هیچ ربحی ای باشکوه نیست. اما زمانی که مصیبت از راه می‌رسد چه باید بکنیم؟ به آن کردن نهیم؟ یا به جنگ آن برویم؟ و در این صورت با کدام سلاح به آن رو برویم؟

شگفتی ما در برخورد با کسی که بر بدبختی خود چیره شده‌اند.

حیرت ما تازگی ندارد. ما همیشه در برابر درک‌انی که بر مصیبت‌های بزرگ چیره شده و با وجود مشکلات توانسته‌اند به زندگی ادامه دهند، در شگفت بوده‌ایم. اما همین طرح مرسوم مسئله، چگونگی آسیب ما، آید از هر مطالعه‌ای در باره‌ی آن، آشکار می‌کند. ما «در شگفت» هستیم چون آن‌ها بر «بدبختی» بزرگ خود «پیروز» شده‌اند. در اینجا، شگفتی و بدبختی همراهند. اما برای این که حس پیروزی به ذهن ناظر راه یابد، کودک آسیب‌دیده می‌بایست فرصت روایت چند فصل از زندگی خود را داشته باشد تا با رجوع به گذشته‌ی خود، پیروزی به دست آمده را درک کند. تنها پس از واقعه و با رسیدن به سن درک است که می‌توان به «خردشدگی» در کودکی، معنای پیروزی داد. اما در همان لحظه‌ی بروز

آسیب نیز، احساسی درهم، آمیخته از رنج و امید وجود داشته است. در زمان آسیب دیدگی، کودک درهم شکسته، به رویا فرو رفته و با خود گفته: «روزی از این مخمصه بیرون می آیم... روزی انتقام خواهم گرفت... به آن‌ها نشان خواهم داد...» و همین لذت ناشی از رویای آمیخته با درد، امکان تحمل مشکل را برای او فراهم می سازد. شاید همین آشفتگی است که نیاز به وهم و خیال را تشدید می کند: «راه گل آلود، افق معنویت را خواستنی تر و میل به آرمان‌ها را استوارتر می سازد (۱)».

بدبختی همچون خوشبختی، هیچگاه به شکل ناب نیست. اما همان دم که در آن روایت می کنیم، به آن معنا هم می بخشیم و مدت‌ها بعد، می فهمیم چرا نه توانستیم بدبختی را به شگفتی تبدیل کنیم، زیرا هر انسان زخمی نازیب‌دردیسی^۱ است. «کاترین آنزوله» می گوید: «یاد گرفتم که بدبختی را با مشکل بیل کنم. اگر بدبختی سر را خیم می کند، مشکل سر را بلند می کند» (۲).

دو واژه می توانند چراغ نگی نگاه و ترک ما را به معمای کسانی که در کودکی بر آسیب خود چیره شدند و در بزرگسالی به زخم‌های پیشین خود می نگرند، سر و سامان دهند. این دو واژه عجیب که نگاه ما را آماده می کنند، «تاب‌آوری» و «مرکب ضد زخم»^۲ هستند.

هنگامی که واژه‌ی «تاب‌آوری» در علم بزرگ مطرح شد، نشان دهنده‌ی توانایی استقامت جسم در برابر ضربه بود، با رجه به اهست «ماده»، همین واژه زمانی که به علوم اجتماعی راه یافت، مفهوم آن به «توانایی پیروزی، توان زندگی کردن و پرورش مثبت خود، به گونه‌ی مقبول اجتماعی، با وجود تنیدگی و شرایط ناگواری که ناشی از پی آمدهای ناخوشایند ضربه هستند (۳)» تبدیل شد.

پرسش اینجاست که با وجود ضربه‌های سرنوشت، چگونه می توان انسان

1. métamorphose

2. oxymoron

شد؟ این پرسش تحسین برانگیز، از هنگامی که به دنبال کشف قاره‌ی فراموش شده‌ی دوران کودکی هستیم، همواره وجود داشته است. «رمی» مهربان در داستان «بی‌خانمان» (۴)، به روشنی این پرسش را مطرح می‌کند: «با اینکه کودکی سرراهی بودم اما همیشه باور داشتم که مانند کودکان دیگر، مادری دارم...». در جلد دوم، پس از کودک خیابانی بودن، استعمار شدن، کمک خوردن، دزدی کردن و بیمار شدن، سرانجام «رمی» به زندگی پس‌دیده‌ی اجتماعی در لندن دست می‌یابد. داستان «بی‌خانمان»، سرانجام با شعری از شهر «پارل» ایان می‌یابد که از «سخنان شیرین» و «حق دوست داشتن» می‌گذرد. این گونه داستان‌ها همواره از قواعد داستانی «چارلز دیکنز» پیروی می‌کنند که او موضوع آن‌ها را از رنج‌ها و پیروزی‌های دوران اسفبار و استعمار شدن کودکی خود پیرون می‌کشید «هیچ دلیلی نمی‌دیدم ... که برای گرفتن تسلیح اخلاقی، مردمان پایین دست به همان اندازه‌ی گل‌های سرسید اجتماعی، مواد اسفاده قرار نگیرند ... آن‌ها هم، حامل سایه‌روشن‌های طبیعت ما هستند ... زشت‌ترین و زیباترین جنبه‌های آن» (۵). هنگامی که «جوانی» «تولستوی» را می‌خوانیم، به یاد شعرهای «آراگون»^۱ می‌افتیم: «آیا انسان‌ها چنین زندگی می‌کنند؟» (۶). «ماکسیم گورکی» نیز در «شرح کودکی» (۷) همان کهن‌الگو را دنبال می‌کند. پرده‌ی اول، ویرانی و ولگردی در کودکی (۱۹۱۳-۱۹۱۴)، پرده‌ی دوم، میم از راه تامین هزینه‌ی زندگی خود (۱۹۱۵-۱۹۱۶)، پرده‌ی سوم، پیروزی این رفتن به دانشگاه (۱۹۲۳). این رمان‌های مردمی همه یک موضوع را دنبال می‌کنند: می‌گذارند: «رنج‌های ما بیهوده نیستند و پیروزی همیشه ممکن است».

این موضوع، مانند نیازی اساسی و یگانه امید در ناامیدی، همواره تکرار می‌شود: «اگر بتوانی خراب شدن زندگی را ببینی / بی‌کلامی، دوباره ساختن را پیشه کنی ... / اگر بتوانی بی‌هیچ خشمی، سخت باشی ... / اگر بتوانی بر

شکست پیروز شوی.../ مرد خواهی شد، پسر» (ر. کیپلینگ).
 «موقرمزی»^۲، کودک آزار دیده، در آخر داستان دوباره امیدوار می‌شود،
 «اروه بزَن»^۳ زمانی که پدرش سرانجام «خوک دیوانه»^۴ (همان مادرشان)
 را به سکوت دعوت می‌کند، آرام می‌گیرد؛ تارزان، کودک آسیب‌پذیر، در
 جنگلی خصمانه، سرانجام رهبر دوست‌داشتنی جانوران وحشی می‌شود؛
 زورو و سوپرمَن، کارمندان ساده‌ی اداری هستند که بر بدجنس‌ها غلبه کرده
 و عدالت را برپا می‌کنند؛ فرانسوا تروفو، ژان-لوک لاهه، رُمان واقعیت
 کوئی واژگون‌شده‌ی خود را تعریف می‌کنند. در «شهر شادی»، «دومینیک
 دپیره»^۵ (۸) از شادی سرشار آن شوربختانی می‌گوید که همه‌ی آن‌هایی که
 به کدکان بیابانی رسیدگی کرده‌اند، بر آن، مهر تأیید می‌زنند (۹).

هنگامی که کودک آسیب‌دیده، موضوع رُمان و موضوع علم
 می‌شود.

در واقع چنین داستان‌هایی علمی-تخیلی، نشان از زاده شدن رُمان
 مردمی در فرهنگ صنعتی دارند که در قلب انسان آزار دیده، بذر امید
 می‌کارد و این اندیشه را در ذهن مجسم می‌کنند: «ترحم نکنید، خنده‌ی ما،
 سلاح ما است. ما از ناامیدی قوی‌تر هستیم»
 در قرن بیستم، کودک به موضوعی علمی بدل شد. کارشناسان به گرد
 گهواره‌ها جمع شدند و هر یک سهمی از «کودک» را برای خود اختیار
 کردند در حالی که «کودک» بیولوژیکی پزشک کودکان، هیچ ربطی به

1. R. Kipling

۲. زندگی‌نامه‌ی «ژول رُنا» نویسنده‌ی فرانسوی است که در سال ۱۸۹۴ نوشته شده و داستان پسری است که در
 خانواده اش که او را دوست ندارند تحقیر می‌شود.

3. Jean Pierre Hervé Bazin نویسنده‌ی فرانسوی که در سال ۱۹۹۶ درگذشت

۴. نامی است که کودکان بر روی مادرشان در داستان «افعی بر مشت» گذاشته‌اند.

5. Dominique Lapierre

«کودک» نمادین روان‌شناس ندارد، و او هم به نوبه‌ی خود، شناختی از «کودک» سازمان‌های اجتماعی ندارد و از نسبی بودن «کودک» تاریخدان نیز بی‌خبر است.

جنگ جهانی دوم در امر مشاهده‌ی کودکان، انقلاب فرهنگی واقعی ایجاد کرد. «آنا فروید» متوجه شد که برخی از کودکان که هنگام ورود به خوابگاه «همستد» از آسیب‌دیدگان جدی بودند، بعدها به بزرگسالانی در ظاهر سکופا تبدیل شدند (۱۰). در این مورد «فرانسواز دلتو» تأکید می‌کند: «با این حال، هستند کسانی که در زمان کودکی بنا بر سرنوشت و یا بر اثر حاشه‌های ناگهانی، با اینکه از داشتن مادر و یا هر دو والدین خود محروم شده‌اند، می‌توانند از پرورش‌شی سالم برخوردار شوند، با ویژگی‌هایی متفاوت، اما به همان استقامت که دکانی که از چهارچوب کامل خانوادگی برخوردار بوده‌اند» (۱۱).

پس از سال‌های ۱۹۹۰، مسئله‌ی «تاب‌آوری» در مطالعه‌ی عوامل حمایت اجتماعی مورد توجه قرار گرفت (۱۲). کودک در خردشدگی هستی، ابزارهای دفاع درونی خود، مانند «دوگانه‌شان» را به کار می‌اندازد و «من» او به دو بخش تقسیم می‌شود، یکی «من» مورد حمایت اجتماع و دیگری «من» پنهانی‌تر، که خود را از بیراهه‌ها و به‌گونه‌ای غلبه بر به بیان می‌کند. «انسان دوگانه» می‌گوید: «حق با شما است، اما با این حال ...» (۱۳). انکار کردن، شرایط ندیدن واقعیت و یا کم‌اهمیت جلوه دادن زخم زدن را فراهم می‌کند، مانند عبارت: «فلج شدن که چیزی نیست» زبانی که واقعیت اسفبار است، خیال‌پردازی بسیار زیبا است. خیال‌پردازی، با قربانی کردن روابط بسیار سخت، به تخیل پناهگاه‌های شگفت‌انگیز می‌پردازد: «بی‌صبرانه در انتظار شب می‌مانم تا با رویاهایم تنها بمانم». اندیشه‌ورزی، ما را از درگیری در نزاعی شخصی، دورنگه می‌دارد، مانند: «آرام باشید، منظور شما نیستید، من از مهاجم‌هایی حرف می‌زنم که ...». انتزاع، ما را

ناگزیر از یافتن قوانین عمومی می‌کند و امکان تسلط بر حریف، یا پرهیز از او را فراهم می‌آورد، در حالی که نبود خطر، خواب‌رفتگی فکری به وجود می‌آورد.

و اما درباره‌ی طنز، که شرایط را یکباره واژگون می‌کند و یک شکوفایی سبک را به جای نکستی سنگین می‌نشانند. «آنچه در حاشیه‌ی طنز و شوخی احساس کردم، مرگ، دروغ، فروتنی، تنهایی، محبتی تحمل‌ناپذیر و بی‌پیش، نپذیرفتن ظواهر، حفظ راز، فاصله‌ای بی‌نهایت و فریاد در برابر بی‌عدالتی بود» (۱۴). «فرانسوا بیه‌دو»^۱ با این نام سرشار از طنز، محبت تحمل‌ناپذیر را بر سر از خود، نمی‌دانست که با نوشتن این چند سطر، در حال توصیف فیلمی از «رُبرتو بنینی» به نام «زندگی زیباست» است، که در سال ۱۹۹۸ ساخته شد.^۲ این فیلم به هیچ وجه، مسخره کردن آشویتس را در نظر نداشت، بلکه می‌خواست کارکرد دفاعی طنز و بهره‌ای که از آن گرفته می‌شود را به تصویر درآورد:

پرده‌ی یکم: هنوز شرنجی و ناشادی در حال و هوای جشن در آمیخته است که مهاجم، ناخواسته خند را می‌شود.

پرده‌ی دوم: خوشبختانه، این شریخ طبعی، شرایط تحمل‌ناپذیر تهاجم را برای قربانیان قابل تحمل می‌کند.

پرده‌ی سوم: بازماندگان پیروز شده‌اند و آخرین صحنه‌ی فیلم «آدم از خنده می‌میرد» (۱۵) همان «دوسوگرایی»^۳ در ساروکاها^۴ دفاعی را مطرح می‌کند که محافظ ما هستند، و ما هم در مقابل، برای آن بهای می‌پردازیم. «ژرژ پِرک» هم، زمانی که از «خود» تخریب شده در حین زلزل خانگی (آرشیو روانکاوی حیوانات ۱۹۵۸) یا «وجود شاهدانه در کلم بروکلی

1. François Billetdoux

رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی، مبتکر تئاتر نوین که در سال ۱۹۹۱ درگذشت

۲. «بیه‌دو» را می‌توان پیام عاشقانه و پنهانی ترجمه کرد.

۳. فیلمی طنزآمیز درباره‌ی اردوگاه‌های کار در جنگ جهانی دوم.

4. ambivalence

خشک شده سخن می‌گفت، ما را از خنده روده‌بر می‌کرد (۱۶). طنز او در واقع، خشونت سرد افراط‌گرایان اداری را که بنا به قانون آدم می‌کشند، به سخره می‌گیرد. در «دبلیو یا خاطرات کودکی»، سازمان مسابقات رسمی ورزشی، کشتن بی‌چون‌وچرای ورزشکارانی که باخته‌اند را برنامه‌ریزی می‌کند، چون مقررات چنین حکم می‌کنند. «هانس مونس» دستیار دکتر «منگله» پزشک آزمایشگر اردوگاه آشویتس و «همراه بسیار دوست‌داشتنی» می‌گوید: «خیلی زود می‌پذیریم در جایی که صدها هزار انسان را با گاز سی‌گاز به آسودگی زندگی کنیم و این امر هیچ فشاری بر من نبود» (۱۷).

دیکتاتورها، خوش‌ختی را به مردم تحمیل می‌کنند ولی طنز آن‌ها را، که نشانه‌ای از مبارزه‌شان با ج است، دوست ندارند: «گروه اکبر، برای نبرد فتنه که نخستین نمایش نامی، اک پرو بود جایزه گرفت و با خشم استالین، که اعلام کرده بود: مردمان خوش‌ختی چون مردم شوروی، نیاز به طنز ندارند، روبرو شد» (۱۸). زمانی که درد بسیار زیاد است، محکوم به احساس آن هستیم و درد می‌کشیم. همین که بتوانیم از درد کمی فاصله بگیریم، همین که بتوانیم از درد، نمایشی بسازیم، نگرین ختی قابل تحمل می‌شود، یا به عبارت دیگر، خاطره‌ی آن به خنده و اثر هنری تغییر شکل می‌دهد. به همین دلیل پس از جنگ، یادداشتهای روزانه‌ی «انکاراک» (۱۹) با موفقیت بسیار روبرو شد اما هیچکس به شهادت‌های مستقیم بازماندگان گوش فرا نداد زیرا این شهادت‌ها تحمل‌ناپذیر بودند؛ نه خنده، نه گریه‌دار، تنها وحشتناک بودند و باور نکردنی. فرهنگ، آنچه را که نتواند پالایش دهد و تصعید کند، انکار می‌کند: «در حالی که، اگر بتوانم نگاه شما را نسبت به خودم تغییر دهم، می‌توانم احساسم به خودم را

1. Joseph Mengele

«پزشک و انسان‌شناس» نازی، معروف به فرشته‌ی مرگ در جنگ دوم، که روی اسیران اردوگاه آشویتس آزمایش‌های

غیرانسانی انجام می‌داد

2. Jacques Prévert

تغییر دهم. سازوکار دفاعی بر لبه‌ی تیغ است، چون اگر موفق شوم با تیره‌بختی‌ام شما را بخندانم، به خود گواهی داده‌ام که گذشته‌ی خود را دوباره در دست گرفته‌ام و آن قدرها هم قربانی نیستم. این «کنار راندن نیازهای واقعیت» (۲۰) به آسیب‌دیده‌ی روحی اجازه می‌دهد تا با بازنمایی بدبختی‌اش بتواند هویتِ روایتیِ خود را در اختیار بگیرد: «من، آن کسی که شکنجه شده نیستم... من، آن کسی می‌شوم که می‌تواند خاطره‌ی رنج‌بار خود را به اثر هنری پسندیده‌ای تبدیل کند».

بن که همه‌ی پزشکان، «تاب‌آوری» را می‌دیدند اما هیچ‌گونه بررسی‌ای در این مورد انجام نمی‌دادند، خود گویای فرهنگی است که در آن، بازماندگان شکوک به نظر می‌رسند: «اگر مانند دیگران نمرند، برای این است که با هم پیمان شدند. تنها قربانیان بیگناهند». این استدلال‌های بی‌معنا، از اهریمن و زارپروردگار می‌گویند و «دوسوگرایی» دنیای خلوت ما را در نظر نمی‌گیرند که گاه می‌توانیم از کسانی که بیش از همه دوستشان می‌داریم، متنفر شویم. در بدین دامن‌انمان به دنبال ذره‌ای انسانیت بگردیم.

«جان بالبی»^۱، یکی از پایه‌گذاران فرایه، «دل‌بستگی» که امروزه شهرت بسیاری یافته است، با آرزوی گشایشی در باره‌ی «تاب‌آوری»، زندگی را بدرد گفت. او باور داشت که روان‌شناسی به گونه‌ای تلویحی فرض را بر این می‌گذارد که «زندگی هرچه سخت‌تر می‌شود، امکان افسردگی ما هم بیشتر می‌شود» (۲۱). امری که به هیچ‌وجه مسجل نیست. زندگی هرچه سخت‌تر می‌شود، امکان سخت‌تر احساس کردن آن بیشتر می‌شود. اما رنج و درد، نشانه‌های افسردگی نیستند.

به‌علاوه، ما نیز همیشه یک جور نمی‌مانیم و مدام در حال پیرشدن هستیم. یک رویداد، در زمانهای متفاوت زندگی، همان اثر را نمی‌گذارد، زیرا هنگامی که دوباره رخ می‌دهد، ما تغییر کرده‌ایم. از دست دادن مادر

۱. John Bowlby روان‌شناس و روانپزشک و روان‌کاوی انگلیسی

در سن شش ماهگی، تا زمانی که هیچ جایگزینی، جای خالی آن را پر نکرده باشد، به معنای سقوط در تهی و نیستی احساسی است و خطری حیاتی دارد. از دست دادن مادر در سن شش سالگی به معنای کودک بی مادر بودن، و تبدیل به «کمتر از کودک» شدن است که خطر روانی عاطفی دارد و اختلال هویتی ایجاد می کند. از دست دادن مادر در سن شش سالگی، به معنای آگاه شدن به مرگ خود است و این که سرانجام باید روزی ما هم با آن روبرو شویم و به همین رو، خطر آن متافیزیکی است.

آسیبها چگونگی و زمانهای متفاوت بر ساختهای روانی متفاوت وارد می شوند، بنابراین، سوره نابرابرند.

نابرابری در آسیبها، ما را به این فکر می کشاند که تاریخ، سرنوشت نیست.

داستان زندگی ما هم، سرنوشت ما نیست. آنچه برایمان نگاشته شده، برای دراز مدت نیست. واقعیت امروز، واقعیت فردا نخواهد بود. جبریت انسانی، کوتاه مدت است و رنج، ما را ناگزیر از دگر دسی می کند و همواره امید داریم بتوانیم زندگی خود را تغییر دهیم. برای همین می گوییم که نارسایی زودرس عاطفی، آسیب دیدگی موقتی ایجاد می کند، که با برخوردهای عاطفی و اجتماعی می راند، ترمیم یا تشدید شود.

از این جهت «تاب آوری» فرایندی طبیعی است که در آن می بایست در برهه ای از زمان، همان گونه که هستیم، ناگزیر با محیطهای زیستی، عاطفی و گفتاری خود، بافته شویم. ناتوانی در یکی از این محیطها، از هم گسیختگی عمومی ایجاد می کند و اگر پشتهای ایجاد شود، بازسازی

از سر گرفته می‌شود.

در زمان آسیب‌دیدگی، تنها زخم است که دیده می‌شود اما با گذشت زمان، بزرگسال ترمیم می‌یابد و با اقرار به خُرَدشدگیِ کودکیِ خود، می‌تواند از «تاب‌آوری» اش بگوید. ما نیز، از ظاهر و از ترمیم اجتماعی او می‌گوییم، زیرا غوطه‌ور در و هم گذشته‌نگری، از خلوت دنیای درونی این انسانی که با همه‌ی مشکلات توانسته «موفق» شود، بی‌خبریم.

به یقین باید هر دو روی مسئله را در نظر گرفت. با نگاه بیرونی، شادمان «تاب‌آوران» ثابت می‌کند که می‌توان بر مشکل فایق آمد. با نگاه درونی، از آن زخمی، همانند کلمات مرکب و «ضدونقیضی» ساخته شده، که نشان‌دهنده‌ی دوگانگیِ درونی او است؛ همزیستی بهشت و جهنم، خوشبختی و بدبختی، پرتگاه.

برای روشن کردن این معما، مردمان انگلیسی زبان که خوش‌بینی را در هر نسل مانند ورد تکرار می‌کنند: I have, I am, I can (۲۲) وارد میدان شده‌اند تا با همزیستی، کودکان آسیب‌دیده، آینده‌ی آن‌ها را مشاهده کنند. دویست کودک در شرایط هنجار خانوادگی و اجتماعی، در جزیره‌ی «کاوای»، در نزدیکی «هاوایی»، در نظر قرار گرفتند. چند دهه پس از آن، صد و سی نفر از آنان تحولات جسمانی، روانی - عاطفی و اجتماعی فاجعه‌آمیزی پیدا کردند که همین امر، اهمیت ماما اجتماعی را ثابت کرد. اما هفتاد کودک شاد و شکوفایی که با همه‌ی مشکلات سال‌های کودکی، از فعالان اجتماعی شدند، نظر کسی را جلب نکردند.

یازده کودک که از سوی مددکاران اجتماعی آمریکایی معرفی شده بودند، به مدت پنجاه سال پیگیری شدند. ملاقات‌های مرتب، امکان رسیدگی به وضعیت جسمی، روانی، عاطفی، فکری و اجتماعی (۲۳) آنان را ممکن ساخت. همه‌ی کودکان در ابتدا آسیب‌دیده بودند. در سن بلوغ، عوامل خطر، به ویژه در زمینه‌ی عاطفی و اجتماعی، هنوز زیاد بود، اما با اینهمه در بسیاری از آنان، سازمان‌گیری عوامل «تاب‌آوری» دیده می‌شد؛ برخی،

استعداد زیادی برای رابطه برقرار کردن، آفرینندگی و طنز از خود نشان دادند و مستقل شدند. بسیاری دیگر، با داشتن کودکی شرم‌انگیز، هنگام بلوغ پایبند به اصول اخلاقی شده و به‌خوبی ثابت کردند که تکرار، تقدیر نیست. و سرانجام، نزدیک سن چهل و پنج سالگی، هشت نفر از این یازده کودک به بزرگسالانی شکوفا تبدیل شدند. سه نفری که موفق نشدند، از آن دسته‌ای بودند که بیش از همه مورد تهاجم قرار گرفته بودند، بلکه افرادی بودند من‌زوی که پشتیبانی کمتری از آن‌ها شده بود.

فعالیت‌های بیست و یک سال گذشته، مَهرِ تاییدی بر ملاحظات پزشکیانی زده که همه با این نوع داستان‌های زندگی روبرو بوده‌اند؛ مبنی بر این که اگر در پیرامون کودک سرپرستان پرورشی (۲۴) باشند، کودک می‌تواند موفق شود و آینده‌ی بهتری داشته باشد.

حدود شصت کودک به خانواده‌های میزبان اُسپرده شدند و تا سن بیست و پنج سالگی به‌طور مداوم پیگیری شدند (۲۵). بیش از نیمی از آنان به‌خوبی پرورش یافتند، از سلامت جسمی برخوردار و از کارشان راضی بودند و زوجهای خوشبختی را تشکیل داده و فرزندان شکوفایی داشتند. دوازده درصد از آنان، روزگاری عادی می‌گذرانند و کم‌تر به بیش خوشبختند. سی و دو درصد از آنان دچار مشکلات پزشکی، روانی یا عاطفی هستند. آینده‌ی این گروه کوچک، کمی سخت‌تر از گروه شاهدی است که بیست و سه درصد از جوانان آن از مشکلات جسمی، روانی یا اجتماعی رنج می‌برند. آنچه مسلم است این که، در هم‌شکستگی کودکی، کار را سخت‌تر می‌کند اما هیچ ربطی به گفتمان اجتماعی امروزه ندارد که آن را «نکبتی فرا-نسلی» می‌داند (۲۶).

۱. خانواده‌ی میزبان، خانواده‌هایی هستند که با گذراندن دوره و با مدرک در مقابل حقوق معین، کودکان سازمانی را برای مدتی معین و تا سن ۱۸ سالگی پذیرا می‌شوند.